



پانزدهمین اجلاس بین‌المللی



بلخی و عبور از عقلانیت قومی-قبیله‌ای

محمدشفق خواتی

باتوجه به جایگاه سنت‌های قبیله‌ای و گرایش‌های قومی در سیاست جامعه افغانستان، بن‌بست اصلی استقرار صلح و امنیت و گره کور توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و حتی استقلال سیاسی در این کشور، همانا ساختار قبیله‌ای جامعه و حضور پررنگ عنصر قومیت در سیاست آن است، به عبارت دیگر، منطق و روح حاکم بر اندیشه سیاسی و عقلانیتی که کنش و رفتار سیاسی و روابط قدرت را در این سرزمین جهت و سمت و سوسو می‌بخشد، منطق قبیله و عقلانیت قبیله‌ای است. عقلانیت قبیله‌ای مانع اصلی شکل‌گیری هویت ملی و به وجود آمدن وحدت ملی شده است و تنازع برخاسته از این عقلانیت، زمینه را برای ورود بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نیز به درون آن فراهم کرده است که ورود بازیگران بین‌المللی، به نوبه خود بر پیچیدگی مسئله افزوده است و با ایفا کردن نقش علی، سبب تقویت عقلانیت قبیله‌ای و تشدید تنازعات قومی شده است. این چرخه‌ای است که نزدیک به سه قرن، در این جامعه تکرار شده است و هنوز ادامه دارد.

عامل اصلی تداوم و بازتولید عقلانیت قومی-قبیله‌ای دو طیف بوده است: نخبگان سیاسی و نخبگان فکری. نخبگان یا کارگزاران سیاسی ما با رفتار و جهت‌گیری‌های خود سبب بازتولید عقلانیت سیاسی قومی و قبیله‌ای شده‌اند و نخبگان فکری و تحصیل‌یافته‌گان ما نیز با تئوریزه کردن و توجیه کردن کنش‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی معطوف به قومیت و قبیله، به بازتولید آن عقلانیت پرداخته‌اند. در این میان، در طول تاریخ

سیاسی معاصر کشور، دو گروه را باید استثنا دانست: یکی گروه مشروطه‌خواهان اول‌اند که... و دوم، شهید بلخی و یاران و هم‌فکران او. بلخی به مثابه یک اندیشمند و در عین حال یک مبارز سیاسی و انقلابی، هم در ساحت اندیشه از مرز قومیت و قبیله عبور کرد و هم در عرصه عمل و رفتار سیاسی خود تعهد به کنش ملی و فراقومی و فرامذهبی را به خوبی به نمایش گذاشت. بلخی نه توده مردم، بلکه عالمان و تحصیل‌کردگان جامعه را در تشمت و منازعات قومی و بازتولید عقلانیت قومی-قبیله‌ای مقصر می‌شناسد. او به عنوان یک انقلابی، راوی دردهای مردم جدا از قومیت یا نژاد و یا تفاوت مذهبی بود. محتوای اغلب اشعار او با موضوع اصلاحات است و اصلاحات را به وحدت ملی گره می‌زند و در نهایت، رسیدن به وحدت ملی را نیز بر بنیاد عدالت و ستم‌ستیزی پی می‌گیرد. او نه قومیت و نژاد را معیار فعالیت سیاسی خود قرار می‌دهد و نه در مرز مذهب خود را محدود می‌کند؛ بلکه از نزاع نژادی و قومی متنفر و در اندیشه انسانی کردن سیاست و در پی فراقومی کردن اذهان انسان‌های این مرز و بوم است:

چه ابتلا است که در هر بلاد می‌نگرم
نزاع مذهب و جنگ نژاد می‌نگرم



حزب دموکراتیک خلق افغانستان در فرجام کار خود به سه گرایش خلق، پرچم و شعله جاوید تقسیم شد که از آبشخور قومیت نشأت می‌گرفت. احزاب جهادی اغلب در دایره قومیت تأسیس و در همان دایره محدود و منحصر ماندند؛ اما بلخی فرهنگ تحزب را نیز بر بنیادهای ملی استوار ساخت. حزب او عزم عبور از دیوارهای قبیله را داشت. وی به کمک محمد نعیم کابلی و سایر هم‌زمانش، «حزب سری اتحاد» را تأسیس کرد که از ابتدا بر بنیادهای فراقومی پایه‌گذاری شد. خواجه محمدنعیم کابلی که در دوره صدارت محمد هاشم خان مأمور ضبط احوالات و در دوره صدارت شاه محمودخان فرمانده امنیت ولایت بلخ بود، پس از آشنایی با بلخی تغییر مرام داد و با وی یک حلقه سری را به وجود آوردند که به تدریج افرادی را از ولایات گوناگون در این حلقه جذب کردند. از جمله افرادی که وارد این حلقه شده بود، می‌توان از افراد ذیل نام برد: میر اسماعیل خان، وکیل علاقه سرخ و پارسا در دور هفتم شورای ملی، ابراهیم خان شهرستانی معروف به «گاو سوار»، قربان نظرخان ترکمانی، کندک مشر نظامی، عبدالغیاث خان کوهستانی، مدیر لوازم مکتب حریه کابل، غلام حیدر خان بیات، کندک مشر، محمدحسن خان بیات، تولی مشر ماشین‌خانه کابل، محمدصفر خان بیات، میرزا عبداللطیف خان کابلی، میرزا محمد اسلم خان، مدیر فواید عامه و تعدادی دیگر از هم‌فکران این جماعت، اما این حلقه در اثر خیانت یکی از اعضای جدید (گل جان وردکی)، قلع و قمع شدند.

بلخی در اتحاد درون‌شيعی و کاهش برخی اختلافات نژادی که به بهانه‌های واهی در جامعه شیعه به وجود آمده بود نیز، نقش مهمی ایفا کرد. چنان‌که می‌دانیم و تصاویر پرشمار وی نشان می‌دهند، ایشان عمده سیاه را که به عنوان مشخصه سادات شناخته می‌شود، کنار گذاشت و عمده سفید بر سر گذاشت تا با دیگران تفاوتی نداشته باشد و مرزهای مصنوعی را از میان خود و سایر مردمان این جامعه برداشته باشد. بر اساس روایت معاصران بلخی، وی در سفری به شمال کشور با استقبال گرم مردم مواجه شد و در این میان، تعدادی از سادات جامعه شیعی کشور به وی «فخر سادات» خطاب کردند و با این تعبیر به استقبال از وی شعار سر دادند. بلخی با شنیدن این شعار، عمده سیاه را از سر بر داشت و عمده سفید بر سر نهاد و به همگان تفهیم کرد که من تنها فخر سادات نیستم؛ بلکه عضوی از این جامعه هستم و با دیگران تفاوتی ندارم و تا آخر عمر بر همین شیوه انسانی خویش پایبند بودم.

به نام صلح به اسباب جنگ می‌کوشند
ز بهر تفرقه در اتحاد می‌نگرم
نوی عدل بهر نای لیک وقت عمل
خلاف مصلحت و عدل و داد می‌نگرم
مگر نه جمله ز یک نسل پاک بابایم
تو را به محنت خود از چه شاد می‌نگرم
به عیب خود ننگشودیم چشم و هر کس را
به عیب جامعه در انتقاد می‌نگرم
به روی سفره قسمت به دور هم جمعیم
برای لقمه ربودن عناد می‌نگرم
ز دیر و میکده آزاد باش می‌شویم
چه کشمکش ز پی انقیاد می‌نگرم
بهانه چند نماییم به بی‌سوادی خلق
تمام مفسده در باسواد می‌نگرم
بیا بیا همه اعضای یک بدن باشیم
امور جمله به وفق مراد می‌نگرم
به رغم شیخ اگر وحدتی پدید آریم
متاع شیعه و سنی کساد می‌نگرم
میان ما و تو صد درد مشترک باقی است
تو را به خود ز چه بی‌اعتماد می‌نگرم
دل شکسته مظلوم بلخیا به کف آر
بنای ظلم سراسر به باد می‌نگرم.

در عرصه عمل سیاسی نیز بلخی در پی پاره کردن این زنجیرها از دست و پای مردمان این سرزمین است. یکی از چالش‌های بنیادین سیاست‌ورزی در افغانستان، احزاب قومی و تحزب بر مبنای قومیت بوده است. تمام جریان‌های چپ، اسلامی و لیبرالی در افغانستان در نهایت به دام قومیت افتاده‌اند.

نخبگان یا کارگزاران سیاسی ما با رفتار و

جهت‌گیری‌های خود سبب بازتولید عقلائیات

سیاسی قومی و قبیله‌ای شده‌اند و نخبگان

فکری و تحصیل یافته‌کان ما نیز با تئوریزه کردن و

توجیه کردن کنش‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی

معطوف به قومیت و قبیله، به بازتولید آن عقلائیات

پرداخته‌اند. در این میان، در طول تاریخ سیاسی

معاصر کشور، دو گروه را باید استثنا دانست: یکی

گروه مشروطه‌خواهان اول اند که... و دوم، شهید

بلخی و یاران و هم‌فکران او. بلخی به مثابه یک

اندیشمند و در عین حال یک مبارز سیاسی و

انقلابی، هم در ساحت اندیشه از مرز قومیت و قبیله

عبور کرد و هم در عرصه عمل و رفتار سیاسی

خود تعهد به کنش ملی و فراقومی و فرامذهبی را

به خوبی به نمایش گذاشت.

